

مورخ ۱۰ نوامبر ۱۹۱۱ در منزل جناب

مسترو میسیس دریفوس: درباره ترقی و

## بقای روح

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



مورخ ۱۰ نوامبر ۱۹۱۱ در منزل جناب مسترو

میسیس دریفوس:

درباره ترقی و بقای روح<sup>1</sup>

(خطابات جلد اول، ص ۱۴۲۰-۱۵۱)

هُوَالله

<sup>1</sup> نطق مبارک شب شنبه ۱۹ ذی قعدة ۱۳۲۹ در منزل جناب مستر دریفوس (۱۰ نوامبر سنه

(۱۹۱۱)



ORIGINAL



AUDIO

امشب باید ذکری از ترقی و بقای روح بشود. هرشیء موجودی لابد براینست یا در ترقیست یا در تدنی. در کائنات توقف نیست، زیرا جمیع کائنات حرکت جوهری دارند؛ یا از عدم به وجود آیند یا از وجود به عدم روند. انسان از بدایت وجود رو به ترقیست تا بدرجۀ توقف رسد. بعد از توقف، تدنی است. این شجر از بدایت وجود رو به نشو و نماست تا به نهایت ترقی رسد. لابد بعد از ترقی تدنی است. مثلاً این مرغ پرواز دارد تا رو به اوج می‌رود در ترقی است چون توقف نماید، رو به تدنیست. پس معلوم شد که حرکت جوهری از برای جمیع کائناتست. لهذا در عالم ارواح اگر چنانچه از برای روح ترقی نباشد، توقف است. زیرا حرکت از برای وجود لزوم ذاتیست انفکاک ندارد. یا حرکت ذاتیه است یا حرکت کیفیه یا حرکت کمیه یا حرکت روحیه یا حرکت جوهریه. این واضحست که از برای روح توقف نیست، تدنی نیست، چون تدنی نیست لابد رو به ترقیست. و هر چند مراتب محدود است، ولی فیوضات ربانی غیر محدود و کمالات الهی، نامتناهی. لهذا از برای روح ترقی دائمی است، زیرا اکتساب فیض مستمر است. ملاحظه فرمائید روح و عقل انسان را از بدایت حیات رو به ترقیست، علم رو به تزاید است، لهذا معلومات تناقضی ننماید، بلکه در تزاید است. بهمچنین روح انسانی بعد از انقطاع از این جسد همواره رو به ترقی است چه که کمالات نامتناهی است. اینست که در ادیان الهی از برای نفوس متصاعده، امر بر خیرات و مبراتست، زیرا سبب علو درجاتست و طلب عفو و مغفرت است. اگر ترقی روح بعد از وفات مستحیل، این گونه امور عبث است. دیگر چرا دعا می‌کنی، چرا خیرات و مبرات می‌نمائی، چرا علو درجات می‌طلبی. در جمیع کتب الهی مذکور است که بجهت اموات خیرات و مبرات کنید دعا و نماز و نیاز نمائید طلب مغفرت کنید. این برهان کافیتست که روح را ترقی بعد از صعود ممکن. زیرا هر چند مراتب متناهی ولی کمالات غیر متناهیست. در عالم ناسوت، تزاید و تناقص است، نه ملکوت. در عالم ارواح تناقص و تدنی نیست، مثل اینکه عقل و علم انسان دائماً رو به تزاید است.

باری امیدوار از فضل حق چنانم که شماها چه در عالم ناسوت، چه در عالم لاهوت همیشه در ترقی باشید. روحتان انبساط یابد، چه در این عالم، چه در آن عالم. عقل و فکر و ادراکات رو به تزاید باشد، در جمیع مراتب وجود ترقی کنید، توقف از برای شماها نباشد، زیرا بعد از توقف تدنی است.

و از این گذشته چون به سائر کائنات نظر کنی واضح است که ترکیب عناصر مختلفه است. لهذا این ترکیب مبدل به تحلیل می‌شود. مثلاً جسم انسانی از عناصر متعدده مرکب است، ولی این ترکیب دائمی نیست، لابد تحلیل می‌شود چون تحلیل یابد آنوقت انعدام جسم است، زیرا هر ترکیبی را تحلیلی است. پس لابد این ترکیب عناصر متعدده مختلفه منقلب به تحلیل می‌شود. اما روح انسانی ترکیب

نیست، از عناصر مختلفه نیست، بلکه مجرد از عناصر است و مقدس از طبایع. چون مرکب از عناصر نیست اینست که حی و باقیست و در نشئه ابدیست. حتی در علم فلسفه طبیعی ثابت است که عنصر بسیط را انعدام مستحیل، زیرا مرکب نیست، بلکه مجرد از عناصر است و مقدس از طبایع، چون مرکب از عناصر نیست تا تحلیل شود. اما کائاتی که از عناصر مرکب است از برای آنها انعدام است. مثلاً می گویند برای طلا انعدام نیست چه که بسیط است، مرکب نیست، عنصر واحد است، ترکیب نیست تا تحلیل و معدوم شود. اما اهل حقیقت بر آنند که کافه موجودات مادیه و لو فلاسفه زمان بسیط دانند، اگر تحقیق و تدقیق شود آن نیز مرکب است. باری چون روح انسانی از عناصر متعدده و از عالم ترکیب نیست معدوم نگردد و تحلیل نشود.

و همچنین آثار مترتب بر وجود است. شیء موجود اثر دارد، بر شیء معدوم ابداً اثر مترتب نمی شود. ملاحظه کنید نفوس مقدسه آثار شان در جمیع عوالم باقیست حتی در عالم عقول و نفوس تأثیر شان باقی و بر قرار است. مثلاً آثار حضرت مسیح در عالم عقول و ارواح ظاهر و باهر است. روح مسیح موجود است که این آثار بر آن مترتب است، بر معدوم اثری مترتب نمی شود. پس روح موجود است که این تأثیرات دارد. جمیع کتب آسمانی ناطق به اینست.

ملاحظه در کائنات موجوده نمائید که جماد منتهی به نبات میشود نبات منتهی به حیوان و حیوان منتهی به انسان و انسان نیز عبارت از چند روز حیات عنصری. اگر چنانچه چند روز بماند و بمیرد و تمام شود، این عالم عبث است. تکرار میکنم تا درست ملتفت شوید. جمیع کائنات نامتناهی صادر از جمادست اخص از جماد نبات است و اخص از نبات حیوان و اخص از حیوان انسان. پس کائنات منتهی به انسان شد و انسان اشرف کائناتست. و اگر این انسان هم چند روزی در این عالم زندگانی به تعب و مشقت کند و بعد معدوم شود، عالم وجود اوهام محض است و سراب بی پایان. این کون نامتناهی ممکن است چنین بیپوده و عبث باشد؟ لا والله. هر طفلی ادراک کند که این جهان نامتناهی را حکمتی و این کائنات عظیمه را سرّی و ثمری و این کارخانه قدرت را سود و منفعتی و این مبادی را نتیجه ای، و الاّ زیان اندر زیانست. اینست که بعد از این حیات ناسوتی، حیات ملکوتیست روح انسان باقیست و فیوضات الهی نامتناهی.

اما مادیون میگویند کجاست؟ کو آن روح؟ ما چیزی نمی بینیم روحی نمی بینیم صدائی نمی شنویم چیزی استشمام نمی کنیم پس روح وجود ندارد، بلکه معدوم شده است. مادیون چنین می گویند. لکن ما می گوئیم این جماد به عالم نبات آمد نشو و نما نمود قوه نامیه یافت ترقی کرد و به عالم دیگر آمد، درخت شد. اما عالم جماد هر چند از آن هیچ خبر ندارد، ولی دلیل بر آن نمی شود که عالم نباتی نیست به جهت

اینکه جماد احساس نمی کند و استعداد ادراک عالم نباتی ندارد. این نبات بعالم حیوان آید و ترقی کند، لکن درختان احساس آن نمی کنند زیرا این نبات خبر از عالم حیوان ندارد. به لسان حال می گوید عالم حیوان کو؟ من احساس نمی کنم و حال آنکه عالم حیوان موجود است. همینطور حیوان از عالم عقل انسان خبر ندارد در عالم خودش می گوید عقل کو روح انسانی کو؟ این دلیل بر این نیست که روح انسانی وجود ندارد. پس هر رتبه مادون ادراک رتبه ما فوق نمی کند مثل اینکه این گل خبر از عالم ما ندارد نمی داند که عالم انسان هم هست در رتبه خود می گوید عالم انسانی کو من عالم انسانی نمی بینم این ندیدن او دلیل بر عدم وجود انسان نیست.

حال اگر مادیون خبر از وجود ملکوتی نداشته باشند، دلیل بر این نیست که وجود ملکوتی نیست، بلکه نفس وجود ناسوتی دلیل بر وجود ملکوتیست. زیرا نفس فنا دلیل بر بقاست؛ اگر بقائی نباشد، فنائی نیست. نفس ظلمت دلیل بر نور است نفس فقر دلیل بر غناست اگر فقر نباشد غنا نیست. نفس جهل دلیل بر علم است اگر علم نباشد جهلی نیست. زیرا جهل فقدان علم است؛ فقر فقدان غناست، ظلمت عدم نور است، عجز عدم قدرتست، ضعف عدم تواناییست. نفس فنا دلیل بر بقاست؛ اگر چنانچه فنائی نبود، ابداً بقائی نبود. اگر غنائی نبود، فقری نبود. اگر علمی نبود، جهلی نبود. اگر جمیع مردم فقیر بودند، آنوقت فقری نبود، فقر به غنا پیدا می شود. پس نفس فنا دلیل بر بقاست.

و اگر بقا از برای روح نبود، مظاهر مقدسه انبیای الهی چرا اینقدر زحمت می کشیدند؟ حضرت مسیح چرا این صدمات بر خود قبول می فرمود؟ حضرت محمد چرا این مصائب را بر خود تحمل می نمود؟ حضرت باب چگونه گلوله بر سینه مبارک خویش قبول می کرد؟ جمال مبارک چرا این همه زجر و بلا و حبس و زندان برای خود قبول می نمود؟ مادام که بقا از برای روح نهف تحمل این زحمات را چه لزوم؟ حضرت مسیح هم ایام خویش را به خوشی می گذرانید. اما چون روح باقیست، اینست که حضرت مسیح این همه آلام و محن را برای خود قبول کرد.

انسان اگر ادنی ادراکی داشته باشد، فکر کند؛ می گوید عالم عالم وجود است، نه عدم. کائنات متصل ترقی می کند از رتبه ئی به رتبه مافوق چطور می شود آن ترقی منقطع شود و حال آنکه می گوید ترقی از لوازم وجود است؟ باز این را می گوید زیرا از هر چیزی بی خبر است. مانند جماد است می گوید کو عالم انسانی چشم ندارد، گوش ندارد شامه ندارد که بوی این گل را بشنود. اینست که در عالم جماد جز وجود جمادی، وجودی نیست این از نقص جماد است، ولی دلیل بر این نیست که وجودی غیر از وجود جمادی نیست. این مادیون از جهلشان است که می گویند کو عالم ارواح، کو حیات ابدیه، کو الطاف خفیه الهیه ما چیزی نمی بینیم. مثل اینکه این جماد می گوید کو کمالات انسانی کو چشم کو

گوش این از نقص جماد است. امیدوارم انشاء الله احساسات روحانی شما روز بروز زیاد شود و یقین بدانید این حواس جسمانی استعداد آن ندارد که ادراک عوالم روحانی نماید. ولی قوه ادراک و عقل کلی ربانی می فهمد، بصیرت انسانی مشاهده می نماید، گوش روح استماع می کند. این مادیون نفوسی هستند که حضرت مسیح می فرماید چشم دارند ولی نمی بینند، گوش دارند ولی نمی شنوند؛ قلب دارند ولی ادراک نمی کنند. چنانچه حضرت اشعیا می فرماید: ” شما می شنوید، ولی نمی فهمید؛ شما می بینید، ولی ادراک نمی کنید“<sup>2</sup> و در قرآن میفرماید: ”صَمَّ بكم عُمى فهُمْ لَا یَعْقِلُونَ“. چشم کور چگونه مشاهده آفتاب کند و گوش کر چگونه استماع آوازهناز نماید؟ به قول حکیم سنائی:

نکته و رمز الهی پیش نادانان چنان      پیش کر بریط سرا و پیش کور آئینه دار

